ملاقات با شریعتی، اخوان ثالث و جلال آل احمد در خیابان ارگ

محل دور همی‌های جمعی از مشهورترین اندیشمندان، نویسندگان و شاعران ایران در کجای مشهد بود؟

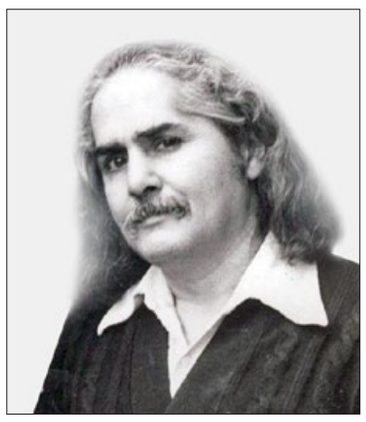

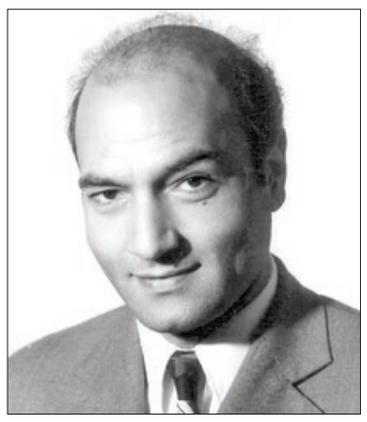

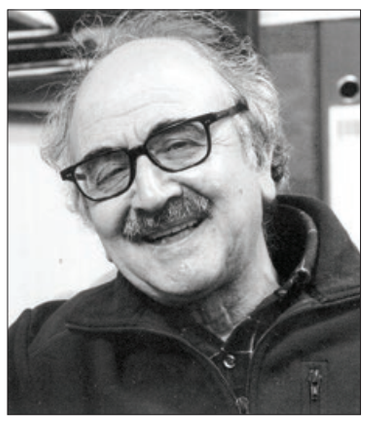

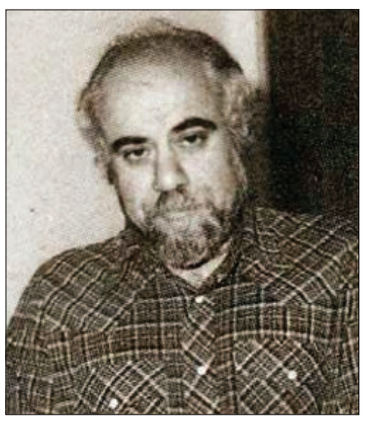

جواد نوائیان رودسری– وقتی در حاشیه خیابان قدیمی ارگ مشهد قدم می‌زنیم و از دیدن ردپای گذشته‌ای نه‌چندان دور بر صفحه پُر زرق و برق دوران خودمان لذت می‌بریم، باورش سخت است که بدانیم این خیابان، روزگاری، محل آمد و شد افرادی بوده‌است که در همان دوران یا مدتی پس از آن، برای خودشان وزنه‌ای بوده‌اند در اندیشه و ادبیات. خیابان ارگ، نخستین خیابان مدرن مشهد، اوایل دهه ۱۳۳۰ و در کوران مبارزات ملی‌شدن صنعت نفت، میزبان کافه‌ای شد که خیلی زود، بسیاری از جوانان پرشور مشهدی سر از آن درآوردند؛ قهوه‌خانه‌ای که صاحب مهربانش، خود اهل شعر بود و جوانان شاعر و نویسنده را قدر می‌دانست. برای آن‌هایی که تاریخ معاصر مشهد را مرور می‌کنند، نام «داش‌آقا» و قهوه‌خانه‌اش معروف است و بی‌نیاز از توضیح. اما امروز می‌خواهم برای کسانی که درباره این مکان مهم و تأثیرگذار در تاریخ مشهد نمی‌دانند یا کم می‌دانند، روایت کافه مشهور خیابان ارگ را نقل کنم تا بدانند که اگر تهرانی‌ها و پایتخت‌نشینان، به «کافه نادری» و پاتوق تاریخی روشنفکرانش می‌نازند، مشهدی‌ها هم با «داش‌آقا»، کم از آن‌ها ندارند؛ قهوه‌خانه‌ای که هرچند امروز دیگر وجود خارجی ندارد، اما در روزگار خود میزبان افرادی مانند دکتر علی شریعتی، مهدی اخوان‌ثالث، استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، احمد کمال‌پور، غلامرضا شکوهی، استاد محمدرضا حکیمی، محمد قهرمان، فریدون مژده، قدسی، فخرالدین حجازی و جلال آل‌احمد شد و برای خودش تاریخی ساخت به وسعت اندیشه و شعر این آدم‌ها.

■ آغاز داش‌آقا

کافه «داش‌آقا» در خیابان ارگ، کوچه سینما ایران قرار داشت؛ جای خیلی دنجی بود و یکی از دلایل سه‌گانه هجوم روشنفکران و شاعران به این قهوه‌خانه، همین دنج‌بودن آن محسوب می‌شد؛ دو دلیل دیگر را «ارزان» و «پناهگاه» بودنش گفته‌اند؛ اما به ادعای پرویز خرسند، نخستین جاذبه کافه داش‌آقا همان ارزان بودنش بود! همه‌جا یک لیوان چای پنج ریال بود و در داش‌آقا دو ریال! دنج و پناهگاه بودن را شاید می‌شد در کافه‌های دیگر، مثل کافه «اتحاد» در انتهای باغ ملی یا کافه «چمن» در خیابان ارگ هم پیدا کرد؛ اما ارزانی فقط برند اختصاصی داش‌آقا بود و برای دانشجو و روشنفکری که همیشه تهِ جیبش شپش پُشتک و وارو می‌زد، چه جایی بهتر از آن‌جا! صاحب کافه سیدعلی اکبر تبریزیان نام داشت که به دلیل هیبت و زور زیادش، به «داش‌آقا» مشهور شد و این، علت نام‌گذاری کافه معروف شهر مشهد در دهه ۱۳۳۰ بود. او در سال ۱۲۹۰ ش، همراه با خانواده‌اش از تبریز به مشهد کوچ کرد و در ابتدای جوانی، مدت‌ها کارگر کافه «علی طبسی»، در ابتدای پایین خیابان بود. بعد از مدتی، با سرمایه پدر و همکاری برادرش، مقابل باغ نادری کافه مستقلی راه انداخت که زیاد برایش آمد نداشت؛ جنگ جهانی دوم شروع شد و تبریزیان به‌ناچار راه تهران پیش گرفت و مدتی در کارخانه قند کهریزک کارگری کرد. او اوایل دهه ۱۳۳۰ به مشهد بازگشت و کافه‌اش را در تیمچه «نصیرالملک»، واقع در خیابان ارگ به‌راه انداخت و خیلی زود به دلیل راه آمدن با مشتریان و ارزان بودن خدماتش، مورد توجه دانشجویان، نویسندگان، شاعران و روشنفکرانی قرار گرفت که یا مشهدی بودند یا به مشهد سفر می‌کردند.

■ بحث‌هایی که گُل می‌انداخت

آغاز به کار کافه در بحبوحه ماجرای ملی‌شدن صنعت نفت، خودش بهانه در گرفتن بحث‌های داغ سیاسی در کافه داش‌آقا بود. طرفداران دکتر مصدق و نهضت ملی در کافه جمع می‌شدند و گاه بحث‌هایشان آن‌قدر گُل می‌انداخت که پاسی از شب می‌گذشت و کافه همچنان باز بود. دکتر علی شریعتی که در آن ایام، هنوز دیپلم ادبی داشت و پایش به دانشگاه نرسیده بود، با دوستان خودش به «داش‌آقا» می‌آمد و در بحث‌ها شرکت می‌کرد. شاعران نوگرا هم بودند؛ مهدی اخوان‌ثالث هر روز سری به کافه می‌زد؛ حتی برخی معتقدند شعر «آخر شاهنامه» را، او با الهام از فضای کافه داش‌آقا و البته شاهنامه‌خوانی «صادق علیشاهی»، نقّال فقید مشهدی که در قهوه‌خانه‌های شهر، بساط نقالی پهن می‌کرد

تصویری از زنده‌یاد سیدعلی اکبر تبریزیان، مشهور به «داش‌آقا» در اواخر عمر؛ عکس از وبلاگ زنده‌یاد رضا افضلی برداشته شده است

و شاید، گاه به گاه گذرش به «داش‌آقا» هم می‌افتاد، سروده‌است. انگار داش‌آقا هم با این رویکرد جوانان همراهی داشت. خود او هم زیاد مُسِن نبود؛ ۴۵ سال تازه اول چل‌چلی و جوانی است!

■ جدال ادبی داش‌آقایی!

کافه داش‌آقا پاتوق محمد قهرمان، شاعر مشهور مشهدی هم بود؛ او می‌آمد و فریدون مژده با احمد کمال‌پور و قدسی و آن‌وقت، با رسیدن جعفر محدث، بازار شعرخوانی و نقد ادبی گرم می‌شد و دار و دسته دکتر شریعتی هم شیرجه می‌زدند وسط بحثی که گاهی با داد و قال ادامه می‌یافت و شفیعی کدکنی، جوان محجوب شهرستانی آن روزها، در گوشه‌ای به نظاره می‌نشست و لبخند می‌زد. استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، بعدها کافه داش‌آقا را «پاتوق درجه اول ادبی شهر مشهد» خواند و از آن روزهای خوب شعر و شاعری، حکایت‌ها داشت. نام جعفر محدث را آوردم و حیفم می‌آید که نگویم او همان کسی است که به‌خواهش ناصر تقوایی در فیلم معروف «ناخدا خورشید»، نقش «خواجه ماجد» را بازی کرد؛ محدث در کودکی فلج اطفال گرفته بود و به همین دلیل، با ویلچر به کافه داش‌آقا رفت‌وآمد می‌کرد. واقعاً چه تفاوتی داشته دنیای جوانی آن روزگار با دوران جوانی ما که سرمان یکسره در موبایل و تبلت است و از هر چه معاشرت، گریزانیم!

■ بزرگان هم می‌آمدند

داش‌آقا کافه خبرنگاران و روزنامه‌نگاران مشهدی هم بود؛ خودِ دکتر شریعتی که از اوایل سال ۱۳۳۳ ش در روزنامه خراسان مشغول به کار شده بود، یکی از همین روزنامه‌نگاران محسوب می‌شد؛ فریدون صلاحی هم با شریعتی می‌آمد؛ نمایشنامه‌نویس جوان آن روزها که همراه با شریعتی در روزنامه خراسان و دیگر نشریات شهر، مطالبی را چاپ می‌کرد. کافه سیدعلی اکبر تبریزیان یا همان داش‌آقای خودمان، محل پذیرایی از بزرگان هم بود؛ مثلاً جلال آل احمد، طی چند باری که به مشهد سفر کرد، با دوستان و علاقه‌مندانش در «داش‌آقا» وعده گرفت یا استاد محمدرضا حکیمی گاهی به دعوت علاقه‌مندانش به کافه می‌آمد تا درباره مباحث مختلف حرف بزنند و گفت‌وگو کنند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، اوضاع کمی ناجور شد؛ صحبت کردن درباره گذشته و مبارزه با اختناق و استعمار، گران تمام می‌شد؛ خیلی‌ها فکر می‌کردند که دیگر کار داش‌آقا تمام است و پاتوق، بی‌پاتوق! اما تبریزیان اصلاً به این مسائل اهمیتی نمی‌داد. حتی با شناختی که از مشتریان داشت، به قدیمی‌ها می‌فهماند که غریبه‌ای در جمعیت است و گاه که از ساواکی بودن فردی اطلاع پیدا می‌کرد، جوری به همه این قضیه را می‌فهماند. کافه داش‌آقا اوایل دهه ۱۳۵۰ تعطیل شد، دلیلش را نمی‌دانم، اما شاید جای دنج و ارزانی که او برای فکر کردن جوانان به وجود آورد، خیلی به مذاق رژیم خوش نمی‌آمد؛ داش‌آقا در سال ۱۳۶۳ ش درگذشت. بد نیست در این‌جا از زنده‌یاد رضا افضلی، شاعر فقید شهر مشهد نیز یادی کنیم که عمری برای احیای کافه داش‌آقا در عرصه شعر کوشید؛ افضلی، تیرماه سال گذشته بدرود حیات گفت.

مناسبت

فرازی ناشنیده از زندگی میرزای بزرگ شیرازی در سالروز ارتحال او

گذشتن از خون فرزند برای اتحاد جهان اسلام

حلاجیان– نام مبارک آیت‌ا... سیدمحمدحسن حسینی شیرازی با فتوای مشهور تنباکو و قیام پیروزمندانه آن گره خورده است. میرزای بزرگ یا میرزای شیرازی، از فحول فقهای شیعه است که مرجعیت تامه بر شیعیان جهان داشت و امروز، سالروز ارتحال اوست. ایشان از چنان نفوذی در میان مردم برخوردار بود که تنها با نگارش یک سطر، قرارداد استعماری رژی را به چالش کشاند و ملغی کرد؛ فتوایی که به فتوای تنباکو معروف شد. اما به نظر می‌رسد برای شناخت میرزای شیرازی، توقف در ماجرای فتوای مشهور تنباکو، خارج از دایره انصاف باشد. میرزای بزرگ، در عمر پربرکت خود، همواره در مسیر تقریب مذاهب اسلامی و اتحاد جهان اسلام گام برمی‌داشت و به‌شدت با دخالت بیگانگان در امور داخلی مسلمانان، مخالف بود. تا جایی که حتی در پی کشته‌شدن پسر ارشدش، میرزا محمد شیرازی و متهم‌شدن پیروان یکی از مذاهب اسلامی به دست داشتن در این اقدام، برای حفظ وحدت و جلوگیری از ایجاد تنش در بین مسلمانان، از خون فرزند گذشت و سخنی درباره آن نگفت. در این بین، تعدادی از نمایندگان دولت‌های اروپایی حاضر در عراق، درصدد برآمدند با سوءاستفاده از این واقعه ناگوار، دست به ایجاد فتنه بزنند. آن‌ها برای جامه عمل پوشاندن به نقشه خود، حتی به سامرا رفتند و کوشیدند دیداری با میرزای شیرازی داشته باشند؛ اما میرزای بزرگ به‌صراحت به آن‌ها پاسخ داد: «می‌خواهم خوب بفهمید؛ شما حق ندارید در هیچ‌یک از امور مربوط به ما مسلمانان و سرزمین‌های ما مداخله کنید. این یک قضیه ساده است که میان دو برادر اتفاق افتاده.» میرزای شیرازی مسلمانان را امت واحده می‌دانست و معتقد بود که برای حفظ وحدت و برادری میان آن‌ها، باید فداکاری کرد.

تاریخ جهان

اسباب‌کشی چه بر سر هیتلر آورد؟!

درباره آدولف هیتلر، رهبر آلمان فاشیستی، روایت‌های راست و دروغ فراوانی وجود دارد و خیلی‌ها سعی کرده‌اند که شخصیت عجیب و خونریز او را با استفاده از رویدادهای روزگار کودکی و جوانی‌اش تحلیل و بررسی کنند. مثلاً تلاش کرده‌اند که ارتباط میان پذیرفته نشدن هیتلر در دانشکده هنرهای زیبای وین را به عقده‌هایی که بعدها گریبانش را گرفت، ربط بدهند. شاید هم این مسائل خیلی بی‌ربط نباشد؛ اما همه این ضربات، در برابر ضرباتی که هیتلر در کودکی متحمل شد، چیزی نبود. آدولف، خردسالی بسیار ناآرامی داشت؛ او در خانه پدری دیکتاتور زندگی می‌کرد که بسیاری از خصایص شخصیتی خود را از وی به ارث برده بود. خانواده هیتلر، فقط در ۱۸ سال اول زندگی‌شان، ۱۸ بار اسباب‌کشی کردند و خانه خود را تغییر دادند؛ اشتباه نکنید! آن‌ها مستأجر نبودند! این آلویس هیتلر، پدر آدولف بود که نمی‌توانست با همسایه‌ها کنار بیاید و دایم با آن‌ها درگیر می‌شد و وقتی هم کم می‌آورد، تصمیم می‌گرفت اسباب‌کشی کند. این اسباب‌کشی‌ها حسابی روی مخ هیتلر بود و بعدها در زندگی‌اش انعکاس گسترده‌ای داشت. افزون بر این‌ها، پدرِ آدولف مردی بسیار خشن و دیکتاتور بود و تقریباً به صورت روزانه، او را تنبیه می‌کرد؛ گاهی این تنبیه بدنی، آدولف را به رختخواب می‌انداخت. هنگامی که هیتلر به سن قانونی رسید، در اولین اقدام، منزل پدری را ترک کرد تا اولاً دیگر کتک نخورد، ثانیاً به دنبال علاقه شخصی‌اش برود و ثالثاً دیگر در اسباب‌کشی‌های مداوم آلویس نقش یک کارگر بدبخت را بازی نکند! با این حال، هیتلر در سراسر عمر، تحت‌تأثیر شخصیت پدرش قرار داشت و بسیاری از رفتارهای تند و هیستریک او، شاید ناخواسته، با الهام از رفتارهای پدرش شکل می‌گرفت.

نکته تاریخی

پاسخ به سوال برخی خوانندگان عزیز

روزنامه خراسان ۷۲ یا ۱۱۲ ساله؟

تصویری از نخستین لوگوی روزنامه خراسان در سال ۱۳۲۷ ق (۱۲۸۷ خورشیدی)

انتشار مطالبی درباره روزنامه خراسان عصر مشروطه و اعلام ۱۱۲ سالگی این روزنامه، برای برخی خوانندگان گرامی سوالاتی ایجاد کرده است؛ زیرا بر طبق اعلام رسمی، نخستین روز تیرماه هر سال به عنوان سالروز تأسیس روزنامه خراسان گرامی داشته و اول تیر سال ۱۳۲۸ به عنوان سرآغاز فعالیت رسمی روزنامه اعلام می‌شود. از آن‌جا که پاسخ به شبهات مطرح‌شده برای خوانندگان گرانمایه و دوست‌داشتنی خراسان، وظیفه اصلی و حتمی ماست، در ادامه و به‌اختصار، توضیحاتی را در این زمینه ارائه می‌کنیم. اولاً «روزنامه خراسان»، عنوانی عام است که به همه جراید مربوط به پیشینه این نشریه، اعم از هفته‌نامه، سالنامه و روزنامه اطلاق می‌شود؛ ثانیاً، همان‌طور که می‌دانید روزنامه خراسان عصر مشروطه، در اسفند ۱۲۸۷، بدون اخذ مجوز و به صورت مخفی و زیرزمینی منتشر شد؛ ثالثاً طبق مستندات تاریخ شفاهی، پس از توقف انتشار روزنامه در شماره ۲۴، گروه فعال در آن، به چاپخانه «طوس» در مشهد، متعلق به مرحوم میرمرتضی موسوی منتقل شدند و کار مطبوعاتی را با عنوان دیگری ادامه دادند؛ اوایل دهه ۱۲۹۰ ش، مرحوم شیخ احمد بهار، چاپخانه خراسان را برای انتشار مطبوعات و سالنامه‌ها به‌وجود آورد و در واقع، نام خراسان را پس از یکی دو سال وقفه زنده کرد. این چاپخانه در دوره پهلوی اول نیز، به طور منظم سالنامه خراسان را به زیور طبع می‌آراست و به اهالی خراسان تقدیم می‌کرد. رابعاً، در سال ۱۳۱۴ و بعد از واقعه گوهرشاد و تبعید